

## تدبر در قرآن

### برای یک نخبه‌ی سیاسی مسلمان لازم است

ره‌یافتی قرآنی به سوی تحلیل‌گری سیاسی با تدبر در قرآن کریم

(مصاحبه با استاد صبحی)

- یادمان هست که زمانی نه چندان پیش، امام خامنه‌ای، نخبه‌پروری سیاسی را مورد تاکید و مطالبه قرار دادند. یکی از توانایی‌هایی که یک نخبه‌ی سیاسی باید داشته باشد، مهارت او در تحلیل‌گری سیاسی است. حال، آیا در نظام اسلامی یک نخبه‌ی سیاسی باید مانند یک نخبه‌ی سیاسی در جامعه‌ای غیراسلامی به تحلیل وقایع بنشیند؟ با توجه به این که چارچوب انقلاب اسلامی مبتنی بر اسلام ناب است و بر اساس قرآن کریم باید مناسبات جامعه‌ی اسلامی سامان یابد، آیا آن تمایز و آن تفاوت در نوع تحلیل‌گری سیاسی بین دو نخبه‌ی سیاسی مسلمان و غیرمسلمان را نباید در داشتن بینش قرآنی وی دانست؟ به طور کلی، در این زمینه، چه بهره‌ای از قرآن کریم می‌توان برد؟

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم؛ به نظر می‌رسد موضوعی که برای گفت و گو انتخاب شده، بسیار هوشمندانه انتخاب شده است. با نگاه درستی به قرآن کریم ما این موضوع را می‌توانیم به درستی مورد بررسی قرار دهیم. این که آیا یک نخبه‌ی سیاسی برای تحلیل‌های خارجی و داخلی خودش چه نگاهی داشته باشد و از قرآن چه بهره‌ای می‌تواند ببرد. اگر ما بخواهیم قرآن را به عنوان یک کل جامع در نظر بگیریم که بی‌تردید همین‌طور است، پس برای حوزه‌ی سیاست در یک جامعه نیز حرف دارد. ما می‌بینیم که این حرف و مطلب در قرآن کریم در سوره‌های مختلف موج می‌زند. برای گشودن این موضوع، به عنوان نمونه روی محدوده‌ی خاصی از قرآن گفت و گو می‌کنیم.

از سوره‌ی «حدید» تا «تحریم» که شامل ده سوره می‌شود، یک مجموعه‌ی کامل سیاسی - اجتماعی در قرآن دیده می‌شود. البته با گذر از سوره‌های ابتدایی قرآن کریم که نگاهی کاملاً سیاسی - اجتماعی دارند و حتی سوره‌های اعتقادی یا سوره‌های اخلاقی قرآن که می‌شود آنها را نیز از منظری سیاسی بررسی نمود.

- همان‌طور که اشاره کردید این سوره‌ها مسائل اجتماعی را از منظر توحیدی بررسی کرده و راه‌کار ارائه می‌کنند. چشم‌انداز و نگاه کلان را نشان می‌دهد. اما این به چه معناست؟

به طور کلی ما برای فهم هر کدام از سوره‌های قرآن کریم باید فضای سخن را تشخیص دهیم. یکی از مسائلی که باعث شده، استفاده‌ی ما از قرآن کریم محدود شود، حتی گاهی دچار اشتباه در استفاده از قرآن شویم، نگاه انحصاری‌شان نزولی به آن است. این - برای فهم یک آیه، بررسی می‌کنیم که در چه واقعه‌ای نازل شده و مثلاً راجع به چه کسی بوده و راجع به چه مسأله‌ای بوده است.

بعد هم در همان چارچوب آن را استفاده می‌کنیم. آیه‌ی بعدی همین‌طور، آیه‌ی بعدی هم همین‌طور. در نهایت که به کل سوره مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که یک نگرش جامعی از سوره دریافت نکرده‌ایم. عرض ما این است که شأن نزول در جای خودش و بعد از عرضه به قرآن کریم اعتبار و جایگاه خودش را داشته و می‌تواند برای روشن‌تر کردن مباحث قرآن به کار بیاید. اما قبل از استفاده از شأن نزول، لازم است فضای سخن هر سوره را تشخیص دهیم. فضای سخن یعنی آن‌چه که می‌طلبیده نزول این سوره را. این‌که چه مسأله‌ای مد نظر بوده است. اتفاقاً وقتی به فضای سوره نگاه می‌کنیم می‌بینیم اختصاصی به زمان نزول آن ندارد. فضا، فضایی انسانی است. برای هر جامعه‌ای به اشکال مختلف می‌تواند این فضا بروز یافته و این سوره به تناسب آن فضا نقش‌آفرین باشد. حالا چه در توضیح چگونگی شکل‌گیری این وقایع، چه در حل و فصل آنها.

با این زمینه، سوره‌ی مبارکه‌ی حدید را در نظر می‌گیریم. در این سوره ما با یک فضای خاصی مواجهیم. می‌بینیم که قرینه‌هایی در سوره وجود دارد. مثل آن جایی که می‌فرماید «**عَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ**» ایمان بیاورید و انفاق کنید. پس فضا گونه‌ای است که ایمان و انفاق احتیاج به تذکر دارد. «**وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**» و می‌رسد به اینجا که «**إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**». شما را چه می‌شود که ایمان نمی‌آورید به خدا. پس نشان می‌دهد بحث در فضای جامعه‌ی مومنان است. اما در جامعه‌ی مومنان که همه مدعی ایمان هستند با تذکر این نکته که ایمان بیاورید، در واقع می‌خواهد بفرماید شما حقیقتاً مومن نیستید و انفاق نمی‌کنید پس ایمان بیاورید. چون اگر حقیقتاً مومن شده باشید، باید انفاق بکنید. در ادامه می‌فرماید «**وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**».

پس تا الآن معلوم شد که دعوتی به سوی انفاق وجود دارد. چه کسی دعوت می‌کند؟ رسول خدا دعوت می‌کند. «**وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**» می‌فرماید پیامبر گرامی اسلام از شما میثاقی گرفته که این میثاق، ولایت است. بیعت است. شما در بیعت با پیامبر هستید. اگر مدعی بیعت با پیامبر هستید و مدعی ایمان هستید چرا وقتی شما را دعوت به انفاق می‌کنند انفاق نمی‌کنید.

از سوی دیگر جامعه در شرایط ویژه‌ای هست. یعنی جامعه نیاز به این انفاق دارد. مومنان باید آماده انفاق باشند و جان و مال خود را کف دست بگیرند و بیایند در صحنه. دلیل این حرف کجاست؟ آنجا که می‌فرماید «**لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا**». مواظب باشید که الآن وقتش است. آن‌هایی که قبل از گشایش مشکل انفاق می‌کنند و قتال می‌کنند مساوی با کسانی نیستند که بعد از گشایش مشکل وارد میدان شده و انفاق و قتال می‌کنند. هر چند که خدا همه را اجر می‌دهد. اما وقتش الآن است.

پس جامعه در شرایط حساسی است، به لحاظ نیازی که به انفاق مومنین دارد. این انفاق هم صرفاً مالی نیست. به طور کلی گذشتن از مال و جان در راه خداست. چون انفاق را کنار قتال آورده است. از مال و جان باید در راه خدا گذشت. پس اولاً جامعه این را می‌خواهد. ثانیاً پیامبر گرامی اسلام نیز دعوت به این امر می‌کند که بیایید این کار را بکنید. ثالثاً مومنین نسبت به این دعوت پیامبر بی تفاوت هستند و اجابت نمی‌کنند. معلوم است که با توجه به این سه گزاره، جامعه در حال بحران است. حال، قرآن می‌خواهد در این قضیه بینش دهد. البته فضا دامنه‌دارتر از این حرف‌هاست. اگر بخواهیم ادامه دهیم ابعاد دیگری از این فضا بازتر می‌شود که بینش ما را بیشتر کرده و استفاده‌ی ما را بیشتر می‌کند. اما فرصت نیست.

حال، سوره‌ی حدید چه می‌کند. نخست آن که ریشه‌ی مشکل را در ضعف پشتوانه‌ی خدانشناسی مومنان می‌بیند. چرا که به تعبیر قرآن اینان فکر کردند که خدا به این انفاق نیاز دارد! حال آن که آنهایی که محتاج این انفاق هستند خودشانند و آن‌طور که شایسته است خدا را نشناخته‌اند. شش آیه‌ی توحیدی در ابتدای سوره می‌آورد که به فرموده‌ی امام سجاد(ع) اوج توحید قرآنی است. در این شش آیه می‌فرماید خدا بر همه چیز تواناست. نسبت به همه چیز آگاه است. ریز و درشت این عالم دست خداست. ملک طلق این عالم دست خداست. «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». همه چیز دارد و به عدم نیاز و نقص و فقر خداوند تاکید می‌کند. شما چه تصویری راجع به خدا دارید. حالا شقوق این آیات و تقسیم‌بندی درونی آنها عالمی است که خودش چند جلسه بحث دارد. بعد که این تمام می‌شود می‌فرماید «**ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**». به این اللهی که معرفی شد ایمان بیاورید و «**وَءَانْفِقُوا**» انفاق کنید. «**مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ**». انفاق کنید از آن چه مال خود خدا بوده و شما را جانشین خود در آنها قرار داده است. آن‌گاه می‌رسد به اینجا که «**هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ**». اگر می‌فرماید به شما که انفاق کنید، آیات روشنی فرستاده که انفاق کنید در راه او، این آیات بینات برای حرکت دادن شما از ظلمات دنیاگرایی به سوی نورانیت خداگرایی است. از سر رأفت و رحمت است که می‌فرماید جان و مالتان را در راه من بدهید. نه از سر مثلاً به زحمت انداختن شما. تا برسد به این که «**مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللهَ قرضًا حسنًا فيضاعفه له و له أجرٌ كريمٌ**». کیست که به خدا قرض حسن دهد، قرض به خدا بدهد. مال خودش را به خودش قرض دهد تا خدا چند برابر به او برگرداند.

در ادامه، آیات ۱۲ تا ۱۵ زیباست که زمان بازپرداخت قرض را می‌خواهد معلوم کند. می‌فرماید می‌دانید زمان بازپرداخت این قرض چه موقع است؟ درست روزی که «**يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرًا لِّكُمْ**» **الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا**». روزی که مومنان به فوزشان رسیده‌اند. همان نوری که «**يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**». از دنیا در راه خدا گذشتند و به نور رسیدند. اما در همان روز گروه دیگری داریم «**يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا**». منافقون و منافقات چه کسانی هستند. کسانی که از آن نور تبعیت نکردند و به نور نرسیدند. لذا محتاج ذره‌ای نور التماس مومنان می‌کنند. «**انظرونا نقتبس من نوركم**» به ما نگاه کنید ما کمی از نور شما اقتباس کنیم. گفته می‌شود برگردید از پشت سر نور بیاورید. کنایه از این که نور را باید از دنیا می‌آوردید. «**فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ سُورًا لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ**». یک دیواری زده می‌شود، دری دارد و اینها را راه نمی‌دهند. داد می‌زنند که خدا می‌فرماید «**بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ**» آن دیوار به گونه‌ای است که در داخلش رحمت است و بیرونش معذبند چون بیرون دیوار مانده‌اند و ناراحتند. فریاد می‌زنند «**أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ**» ما با شما نبودیم؟

- یعنی در دنیا با همدیگر بودند. در همین زندگی عادی و در همان جامعه با هم بودند و توقع داشتند جزء مومنان هم به حساب آیند. اما وقتی آن دیوار را در قیامت پیش چشمان خود می‌بینند جا می‌خورند.

منافقین سوره‌ی حدید، منافقین سوره‌ی حدیدند. یعنی هر سوره‌ای که جریان نفاق را بررسی می‌کند، مختصات خودش را دارد. نفاق سوره‌ی حدید، نفاق به معنای صدوا عن سبیل الله نیست، به این معنا که اینان دشمنانی سیاسی هستند که دارند صدوا عن

سبیل الله می‌کنند. بله! در سوره‌ی منافقون از این جهت است، در سوره‌ی مجادله از این جهت است. اما در سوره‌ی حدید، منافق یعنی آن کسی که در راه خدا از جان و مالش نگذشت.

- کم‌کاری کردند.

به خلاف این که در بیعت با رهبر جامعه‌ی اسلامی بودند، هیچ اعتنایی به این بیعت نکردند. مال و جان خود را در دست خود نگه داشتند. انفاق نکردند، قتال نکردند. وقت‌شناسی نداشتند. این یعنی منافق سوره‌ی حدید.

- نفاقش خیلی پنهان‌تر است.

لذا داد می‌زنند، «**أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ**». این نشان می‌دهد، فردای قیامت این آقا و خانم معترضند، همش مرد و زن را به تفکیک بیان کرده است؛ منافقون، منافقات. داد می‌زنند که مگر با شما نبودیم؟ یعنی توقع دارند که چون در لا به لای مومنان در جامعه‌ی ایمانی بودند، کار حل است. اما می‌بینند که حل نیست. به ایشان گفته می‌شود «**فَتَنَّمْ أَنْفُسَكُمْ**» دنیا زده شدید. اموال و

اولاد فتنه هستند. «**أَنْمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ**». «**فَتَنَّمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِي حَتَّى جَاءَ**

**أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ**». شما امروز فردا کردید تا به شک افتادید. آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد. تا جایی که امر خدا یعنی مرگ آمد در حالی که دنیای فریبنده شما را فریفته بود. حال که دیگر مرگ شما فرا رسیده، فدیة قابل قبول نیست. نه از شما و

نه از کافران. شما که دیروز با مومنان بودید، امروز با کافران هستید. «**مَا أَوْلَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ**»

خوب! سوره یک قدم برداشت. سوره در آن فضایی که از جامعه ترسیم کرد، یک قدم توحیدی برداشت و بر اساس آن قدم توحیدی، دعوت به ایمان و انفاق کرد. حالا سوره، با مشکلی دیگر مواجه است چرا با وجود این که مردم این دعوت غنی و شفاف را می‌بینند، باز هم تکان نمی‌خورند؟ «**أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ**

**أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ فَفَسَدَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ**» دقت بفرمایید! سوره وارد فاز جدیدی می-

شود. شروع می‌کند به جراحی این مساله که چرا قلب‌ها سخت شده‌اند؟ چرا دستور به ایمان و انفاق که جامعه‌ی ایمانی به آن نیاز دارد و در شرایطی که رهبر جامعه هم روی آن تاکید دارد، مورد اطاعت قرار نمی‌گیرد؟ چه شده؟ می‌فرماید وقتش نرسیده که قلب‌ها در مقابل ذکر خدا، در مقابل آیاتی که برای انفاق نازل شد، خاشع شده باشند؟ وقتش نرسیده که شما مانند اهل کتاب، نباشید. اهل

کتاب مگر چگونه بودند؟ «**فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ**» چون خشوع قلب نداشتند، در نتیجه آن وعده و زمان به طول انجامید. این طول زمان باعث قساوت قلب شد. وقتی قلب قسی شد، دیگر در مسیر فسق پیش رفتند.

- یعنی سوره، از سطح کلان اجتماعی، به سطح خرد فردی مراجعه می‌کند و دائماً این چرخه تداوم می‌یابد.

بله، همین‌طور این حرکت را دارد. حالا ببینید اینجا چه می‌کند. وقتی بررسی کرد که مساله، مساله‌ی عدم خشوع قلب است،

می‌فرماید «**اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها**». بدانید، او که زمین مرده را پس از مرگ زنده می‌کند، خداست. این آیه، به چند

جهت متناسب با آن مساله است. نخست؛ آن که زنده کردن زمین مرده پس از مرگ یادآور قیامت است و در نقطه‌ی مقابل قساوت قلب است. دل را خاشع می‌کند. دوم؛ اگر دل خاشع نیست دست به دامن خدا باید شد، او که زمین مرده و سخت را زنده و احیاء و

نرم می‌کند خداست. سپس راه‌کار می‌دهد «**إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ**» مردان و زنانی که اهل اثبات صدق ایمانند، «**وَأَقْرَضُوا**

اللَّهُ قَرَضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَكُمْ وَلَكُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ» از طریق انفاق، صدق ایمانشان را پیوسته به اثبات می‌رسانند. پس با قرار گرفتن در خط انفاق و قرض حسن دادن، اثبات ایمان انجام می‌شود. «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ» از این طریق انسان به آن ایمان حقیقی می‌رسد و در زمره‌ی صدیقون قرار می‌گیرد. بعد می‌فرماید که «إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيغُ فَتَرَاهُمْ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا». می‌خواهی بدانی دنیایی که به آن دل بستنی چیست؟ این دنیا بازی است. لهو و سرگرمی است. زینت و تجمل است. تفاخر است. تکاثر است. مثل باران پُری که رویش عجیبی را ایجاد می‌کند و چشم کشاورز را خیره می‌کند و سریع تمام می‌شود. این ناپایدار است. اما آخرت چه طور؟ «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ» دو کالا در آخرت داریم. عذاب و مغفرت. عذاب شدید، مغفرت و رضوان. حالا نقش دنیا نسبت به آخرت چیست؟ «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمَتَاعٌ الْغُرُورُ» این حیات دنیا برای فریفتن شماست که به جای آن مغفرت و رضوان، عذاب شدید را انتخاب کنید. شما این کار را نکنید «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ» شما به سمت آن مغفرت بروید. از تعلق به این حیات دنیا بگذرید.

جلوتر می‌فرماید بخل می‌ورزید؟ برای چه؟ دنبال این هستید که مصیبتی به شما وارد نشود، بخل می‌ورزید که مالی از شما از دست نرود؟ بخل می‌ورزید تا جانتان از دست نرود؟ غافلید از این که «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَهَا» تمام مصیبت‌ها نوشته شده است. «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» این آیات گفته شد، تا شما نسبت به آنچه از دست می‌دهید تاسف نخورید و به آن چه به دست می‌آورد خوشحال نشوید. آن گاه می‌فرماید «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» خدا انسان‌های خیال‌زده‌ی فخر فروش را دوست ندارد. آنها چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ» آنهایی که بخل ورزیده و دیگران را به بخل دعوت می‌کنند. چون خیال می‌کنند که با بخل- ورزی می‌توانند جان و مال را نگه دارند. اشتباه می‌کنند. هیچ کس نمی‌تواند با بخل ورزیدن نسبت به مال و جانش آنها را حفظ کند. این نشناختن خداست. دست آخر نیز می‌فرماید «وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» هر کس حرف ما را گوش کرد که کرد، اگر هم نکرد و پشت کرد، خدا بی‌نیاز است و ستوده. اینجا، سوره، یک قدم دیگر برداشت.

پس در یک قدم، سوره بینشی توحیدی داد و دعوت به ایمان کرد. در قدم بعدی علت عدم این پذیرش را بررسی کرد و بینش- های لازم را داد. بینش نسبت به مسأله‌ی خضوع دل و راه‌کارش، نسبت به راه‌کار صدقه در این مسیر، نسبت به حیات دنیا و ماهیت مصیبت‌ها و نقش بخل و تفاخر و ...

اکنون سوره گام نهایی را برداشته و چشم‌اندازی گسترده را باز می‌کند. می‌فرماید اصلا می‌دانید آن فلسفه‌ای که شما به انفاق و گذشتن از مال و جانتان دعوت می‌شوید، چیست؟ اینجا به یک سابقه‌ی تاریخی بازمی‌گردد و بصیرتی تاریخی می‌دهد. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ». می‌دانید چرا؟ «لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ». ما رسولانمان را همراه با کتاب و بینات و میزان فرستادیم، تا مردم قیام به قسط داشته باشند. ما می‌خواستیم نظام عالم، نظام قسط و عدل باشد. نظامی که همه چیز

سر جای خودش باشد. نظامی که در آن مردم قیام به قسط دارند. اما همین طوری که نمی‌شد. «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» آهن را هم فرستادیم. «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» برای دفع کسانی که می‌خواهند در برابر این قیام بایستند. «وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» البته منافع دیگری هم برای مردم دارد. «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» و تا خدا بداند چه کسانی او را و رسولانش را یاری می‌کنند. چه کسانی هستند که حاضرند از جان و مالشان در راه خدا بگذرند و حرکت به سوی قسط سامان بگیرد.

خوب! خدا می‌فرماید این هدف ما بود. حالا می‌دانید در طول تاریخ چه شد؟ «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» حضرات نوح و ابراهیم و بعد هم ذریه‌شان، در جریان نبوت دعوت به هدایت کردند. عده‌ای هدایت، اما بیشتر فاسق شدند. «كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» را یادتان هست؟ آن جایی که فرمود مانند اهل کتاب نباشید که «كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ». بگذارید ماجرا را دقیق‌تر روایت کنم. در ادامه می‌فرماید «ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» در زمان حضرت عیسی (ع) دیگر در قلب تابعانش قساوت نبود. اینجا اوضاع خوب شد. امیدوار کننده بود. قلبشان رأفت و رحمت داشت. اما اینان رهبانیت را انتخاب کردند. یعنی زهد را انتخاب کردند. ما راضی شدیم. برای این که به وسیله‌ی این زهد رضوان الله را به دست آورند. رضوان الله را در سوره یادتان هست؟ ما راضی شدیم به زهد تا اینان به زهد برسند. اما «فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» اینها حقش را رعایت نکردند. اینها هم بسیارشان فاسق شدند. فسق، یعنی خدا و رسولان را در مسیر برپایی قسط یاری نکردند. عده‌ای، متعلق به دنیا شدند و خدا و رسولان را یاری نکردند، عده‌ای هم تارک دنیا شدند و خدا و رسولان را یاری نکردند. خدا نه این را می‌خواهد، نه آن را. هم این و هم آن فاسقند. «فَاتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»

در این زمینه، می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ» تقوا پیشه کنید و ایمان بیاورید به این رسولی که از همان ابتدا شما را به گذشتن از جان و مال خود در راه خدا دعوت می‌کند. «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» دو حظ از رحمت به شما می‌دهد. «وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» که چی؟ «لَيْتَلَّا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَفْقِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» تا اهل کتاب پیش خود این‌طور فکر نکنند که مومنان هم به چیزی از فضل خدا دست نیافته‌اند.

اهل کتاب با توجه به سوره‌ی بقره «مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ». یا آن جایی که «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»، دلشان نمی‌خواهد مسلمانان این

غایت تاریخی را محقق کنند. شما بیاوید ایمان عملی بیاورید. شما بیاوید در مسیر قسط به رهبری رهبر الهی از جان و مالتان بگذرید، تا این خیال خام آنها بی نتیجه بماند. اینجا سوره تمام می شود.

سوره چه کرد؟ با ترسیم آن فضای بحرانی، مسیر توحید تا برقراری قسط و عدل را طراحی می کند. توحید، ایمان، انفاق، جهاد، و قسط، این سیر را مشخص می کنند. جامعه چطور می تواند این مسیر را طی کند و راه بردها چیست؟ آفتها و آسیبهای احتمالی چیست؟ موانع چیست؟ بخل از کجا نشأت می گیرد. اینجا می آید راه برد انفاق را در جهت گیری جامعه به سوی قسط و عدل کاملاً باز می کند. به طور واضح مشخص است این سوره کاملاً یک سوره اجتماعی است.

همین طور است سوره های بعدی. اگر بخواهیم در سوره های بعدی ورود کنیم، فضاهای مجزایی دارند و هر کدام از منظر خاصی مسائل سیاسی - اجتماعی را بررسی می کنند. سوره ی حدید یک مقدار کلان و زیربنایی است. مثلاً اگر بخواهیم فهرستوار عرض کنیم، سوره ی «مجادله» جریان محاذه را در جامعه بررسی می کند. جریان محاذه یعنی چی؟ «محاذه» یعنی تعیین حدود در مقابل حدود. یعنی این حدود خداست و قوانین الهی و این هم قوانین و حدود ما. وقتی در جامعه ی اسلامی، آن دسته از قوانین الهی که مقبولیت اجتماعی آنها کم است و با عرف در نگاه اول هم خوانی نداشته باشد، مورد محاذه قرار می گیرند. این عرف یکبار عرف ملی است و یکبار عرف جهانی، فرقی نمی کند، خدا قوانینی دارد که به مذاق امروز دنیا خوش نمی آید، وقتی این قوانین در جامعه ابلاغ می شود، این جریان محاذه شکل می گیرد. از کجا شکل می گیرد؟ می فرماید کلاً دو جریان در جامعه وجود دارد؛ «حزب الله» و «حزب الشیطان». حزب الشیطان به بیگانگان متصلند و بیگانه پرستند. آنها را دوست دارند و از آنها خط می گیرند.

• این بیگانه هم بیگانه ی ملی نیست منظور غیرمومنان هستند.

بله! بله! ببینید یک سری از جریان حزب الشیطان داخل جامعه ی اسلامی هستند که به «قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» ی که در داخل جامعه ی اسلامی نیستند متصلند. فرض کنید به یهود، به صهیونیسم، به صهیونیسم جهانی متصلند. اینها از آنان خط می گیرند و برای آن که بتوانند در جامعه حدود الهی را بشکنند و نافرمانی مدنی درست کنند، از طرق پنهانی، به نام «نجوا» استفاده می کنند. نجوا طریق پنهانی محاذه کنندگان برای زمین زدن حکومت اسلامی است. سعی می کنند از طریق نجوا در جامعه ی اسلامی نفوذ کرده و افکار خود را رسوخ دهند. نجوای سوره ی مجادله، درگوشی صحبت کردن نیست. می فرماید نجوای سه نفری، پنج نفری بیشتر، کمتر، نجوا به صورت گناه، معصیت، دشمنی، سرپیچی از پیامبر و نافرمانی مدنی. نجوایی که هدفش صلب امنیت روانی و آرامش خاطر مومنین است. «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا» ایجاد حزن، ناراحتی، اضطراب و نگرانی بین مومنان کارکرد نجواست. نجوایی که این هدف را دارد و جامعه را دچار تشتت و دوگانگی می کند تا مردم آرامش خاطر خود را نسبت به احکام الهی و حکومت اسلامی از دست بدهند.

حالا چه کنیم نجوا خنثی شود؟ سه بار پشت هم «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا» می آید و سه راه کار ارائه می کند. آن وقت مبحث حزب

الشیطان و حزب الله می آید. حزب الشیطان را با مختصاتش معرفی می کند. حزب الله را که می خواهد معرفی کند می فرماید «لَا تَجِدُ

قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» نمی یابی قومی را که مومن به خدا و روز قیامت باشند، اما مودت

مَنْ حَادَّ اللَّهَ یعنی جریان محاذه را داشته باشد. «وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ» ولو این که برادرانشان،

فامیلشان و ... باشند. سپس می آید جریانی را به نام محاذه مورد توجه قرار می دهد. شکل گیری این جریان در چه بستری است؟ اینجا با بحث «ظهار» شروع می کند. در واقع در سوره ی مجادله بحث ظهار، بستر شکل گیری جریان محاذه است. همین طور تا آخر سوره،

این جریان‌شناسی کلان را انجام داده، موانع و مشکلات و ابزارها و راه‌بردها و چگونگی خنثی کردن آنها را توضیح می‌دهد. فضایی که در این سوره ترسیم شده، به اشکال مختلف و مصادیق مختلف می‌تواند در جامعه شکل گیرد. این یک فرمول و نظام الهی است.

سوره‌ی حشر نیز به همین منوال است. سوره‌ی حشر چه می‌کند؟ فضای این سوره چیست؟ با بررسی این سوره متوجه می‌شویم که یک ثروت‌هایی به دست حاکم اسلامی رسیده و به تناسب این ثروت‌ها یک عده مدعی وجود دارند که می‌خواهند ویژه‌خواری کنند. این که بالاخره ایشان در به ثمر رسیدن این نظام و انقلاب کار کرده‌اند و زحمت کشیده‌اند، حالا سهم خود را طلب می‌کنند. این سهم شامل مقام، پول، موقعیت و هر چیز دیگری است. این سوره این حس طلب‌کار بودن نسبت به خدا و حکومت اسلامی را ترسیم کرده است. حالا سوره این معضل را حل کرده و در این فضا چارچوب می‌دهد. سوره‌ی مبارکه‌ی «ممتحنه» نیز همین‌گونه است. این سوره نیز به نوبه‌ی خود اصول اساسی تعامل با ممالک کفر را ارائه می‌دهد.

- سیاست خارجی است.

این که این ممالک کفر چند دسته‌اند. با کدامشان تا چه حد می‌شود رابطه داشت. چرا جایی می‌شود رابطه داشت و جایی دیگر نمی‌شود. سپس آن راه‌برد اساسی دوری از مودت و ولایت ممالک کفر را مطرح می‌کند و به تناسب آن میحث پذیرش پناهندگی زنان مومن و مهاجر را. خدا راضی به تولی هیچ مومنی از هیچ کافری نیست. پس وقتی این حکم می‌خواهد در سطح جهانی پیاده شود، مملکت اسلامی باید پذیرای آن دسته از زنانی که از جامعه‌ی کفر سرازیر می‌شوند باشد. چون اگر اینان در جامعه‌ی کفر بمانند خواهی نخواهی در ولایت شوهران کافر خویش هستند. وقتی اینان ایمن بیاورند و بخواهند از آن ولایت دوری کنند باید درهای جامعه‌ی اسلامی باز باشد و قبول کنند. این یک راه‌برد اساسی است. اختصاص به زنان هم دارد. یعنی وجوبش اختصاص دارد. به این دلیل که مرد زمام زندگی را در دست دارد. اگر مردی مومن بود می‌تواند همسرش را رها کند «وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ».

اما اگر زنی مومن بود چه کند.

- پس در یک جمع‌بندی، نمونه‌های قرآنی که آوردید نشان داد هر سوره چگونه یک فضا را ترسیم کرده تا مبتنی بر آن در یک کلیت واحد، تحلیل خود را از شرایط اجتماعی و نحوه‌ی برخورد با آن ارائه دهد. دیدیم که خداوند دائم بین سطح کلان و خرد تردد می‌کند و عموماً ریشه‌ی مشکلات اجتماعی را در درون افراد جست و جو می‌کند. چارچوب حاکم بر این نقل و انتقال در این سطوح هم همان نگاه توحیدی است. اگر در سطح اجتماعی از گزاره‌ی فسق استفاده می‌کند، رابطه‌ی خطی و دو طرفه‌ی انسان با انسان را به رابطه‌ی مثلثی انسان - خدا - انسان ارتقاء می‌دهد. مطالعه‌ی آن رابطه‌ی خطی که اکنون وظیفه‌ی علم انگاشته شده، از منظر قرآن کریم رابطه‌ی مثلثی است که به ما یاد می‌دهد در تحلیل روابط عادی موجود در جامعه، از خدا غافل نشویم. به همین نسبت، وقتی در سطح فردی می‌رود، ریشه‌ی آن مشکل اجتماعی را در قساوت قلب می‌بیند. قساوت قلب نیز در نسبت انسان با خدا تعریف می‌شود، نه نسبت انسان با انسان. پس حداقل دو کار انجام می‌دهد، هم بین سطوح فردی و اجتماعی پیوند وثیقی برقرار می‌کند و هم نسبت این روابط را با خدا و اصل توحید مشخص می‌کند. به نظر می‌رسد، این توانایی است که یک نخبه‌ی سیاسی مسلمان باید در تحلیل‌های خود به کار بندد. یعنی اگر رویکرد اقتصادی، تاریخی، روانی، سیاسی، فرهنگی یا هر رویکرد دیگری را برای تحلیل‌های سیاسی خود به کار می‌گیرد، رویکرد توحیدی را در رأس همه‌ی آنها و سرمشق اصلی خود قرار دهد.

بله! اتفاقاً همین دقت نظر قرآنی در بیانات مقام معظم رهبری وجود دارد. آن جایی که ایشان در دیدار با نخبگان سیاسی مثلاً هیات دولت نهم، صحبت بسیار جالبی در مورد انس با قرآن و تدبر در آن دارند. این که هر روز تدبر در قرآن داشته باشیم و بررسی می‌کنند که خیلی وقت‌ها لغزش‌هایی که تا حال داشته‌ایم مال این بود که اصلاً نفهمیدیم که مطلب چیست و آن بینش الهی و حیوانی وجود نداشت. لذا انس با قرآن و تدبر در آن باید به طور مستمر در برنامه‌ی یک نخبه‌ی سیاسی مسلمان وجود داشته باشد. اصلاً این شرط حرکت است. ما از نگاه قرآن دو حزب در قرآن داریم. حزب الله و حزب الشیطان. دیگر مابقی تقسیم‌بندی‌های جزئی



در دامنه‌ی این دوست. حالا اگر ما حزب‌اللهیم و این را می‌خواهیم، پس خواهان حاکم شدن اندیشه‌ی الهی هستیم. خوب این الهی بودن، بی‌تردید از قبل معرفت قرآنی حاصل می‌شود.

- یعنی در برنامه‌های آموزشی که تهیه می‌شود و در سیرهای مطالعاتی مختلف، تدبر در قرآن در نظر گرفته شود.

بله! تمام آن سیرهای مطالعاتی و آن برنامه‌های آموزشی در دامنه‌ی همین تدبر در قرآن و مبتنی بر آن باید باشند. یعنی روح حاکم بر تمامی آنها باید باشد. تدبر در قرآن باید جابجفتد. ببینید! وقتی پیامبر اسلام پستی می‌خواهد بدهد و مثلاً در آن ماجرا فرماندهی لشکر را به شخصی بسپارد، معیار را علم به سوره‌ی بقره قرار می‌دهد. بعضی از یاران پیامبر بودند که می‌گفتند ما هشت سال وقت گذاشتیم تا سوره‌ی بقره را یاد بگیریم. نه این‌که آن را حفظ شدند که یکی دو ساله می‌شود کل قرآن را حفظ کرد. در جامعه‌ی اسلامی علم به سوره‌ی بقره شاخص شایستگی فرد برای احراز پست فرماندهی می‌شود، به رغم جوانی که مثلاً ۱۹ سالش است، چون سوره‌ی بقره را دارد.

- معیار احراز پست در جامعه‌ی اسلامی علم به قرآن و توان فهم آن بوده است.

این معیار است. نگرش قرآنی که افراد پیدا می‌کنند معیار است. این که در روایات داریم که هر کس قرآن بلد باشد مانند این است که نبوت در پیشانی او درج شده جز این که نبی نیست. چون او منطق وحی و نقشه‌ی توحید در اختیارش است. می‌داند که خود، خانواده، جامعه و حکومت را از چه مسیری به توحید برساند.

- اگر چنین معیاری در جامعه‌ی اسلامی باید باشد و تدبر چنین اهمیت و جای‌گاهی دارد و نخبگان سیاسی باید این‌گونه به آن مجهز باشند، پس چرا این‌قدر از این وضعیت فاصله گرفته‌ایم؟

در روز غدیر، پیامبر اکرم (ص) فرمود، «مَعَاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ أَفْهَمُوا آيَاتِهِ» ای گروه‌های انسان‌ها در آیات قرآن تدبر کنید و آیات آن را فهم کنید. «وَ انظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ» بعد می‌فرماید «فَوَاللَّهِ لَا يَبِينُ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَ لَا يُوضِّحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي ءَاخُذُ بِبَيْدِهِ» والله زواجر و امر و نهی را تبیین نمی‌کند و تفسیر آن را توضیح نمی‌دهد مگر آن کس که دست او را بگیرم، تا جایی که می‌رسد به اینجا که «وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّ» می‌فرماید مردم بروید سراغ قرآن و آن را بفهمید. وقتی فهمیدید، برای تبیین و توضیح سراغ ما بیایید، بروید در خانه‌ی علی (ع). دو طبقه درست می‌کند؛ فهم و تبیین. امام زمان کسی است که جامعه‌ای را که قرآن فهمیده‌اند حرکت می‌دهد به سمت نظام توحیدی. به سمت استعلاء کلمه‌ی الله. قرآن را فهمیده‌اند، امام می‌آید آن را به تناسب زمان تبیین می‌کند.

دقت کنید نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است. متأسفانه در طول سال‌ها و قرون گذشته، فهم و تفسیر خلط شده است. ابتدا تصور کردند که فهم و تفسیر یکی است. آن‌گاه چون تصور داشتند که تفسیر کار معصوم است، فهم و تفسیر هم که یکی گرفته بودند، از قید فهم هم گذشتند و آن را کار معصوم دانستند. قرآن به این ترتیب کم‌کم مهجور شد. «بخوانیم و ثوابی ببریم، حالا کمی هم معارف و نکاتی را برداشت کنیم که برکت دارد و خوب است». این است که متأسفانه در جوامع اسلامی، قرآن در متن زندگی نیست. دو حالت وجود دارد؛ یا کلاً نیست، که مهجوریت ابتدایی است، یا هست اما در کنار سایر چیزهاست که این نگاه سکولار به حضور قرآن در جامعه است، که این مهجوریت مدرن قرآن است که همه جا حرف قرآن است، اما در کنار سایر چیزها. حاکم بر همه چیز نیست، بلکه در کنار همه چیز است. در عرض چیزهای دیگر قرار می‌گیرد. این کانال و آن کانال را داریم، حالا این را هم داریم.

این ساختمان، آن ساختمان، این موسسه، آن موسسه را داریم موسسه‌ی قرآنی را هم داشته باشیم. ده تا معاونت داریم، معاونت قرآنی هم داشته باشیم. نگاه در عرض دیدن قرآن کریم و نه حاکم دیدن آن.

- ده تا مدرسه داریم، یک مدرسه‌ی قرآنی هم داشته باشیم.

بله! این نگاه سکولار به قرآن است. چرا این جور شد. چون ما فهم و تفسیر را یکی گرفتیم و کلاً هر دو را به اهل بیت (ع) واگذار کردیم. به این ترتیب، هم از اهل بیت دور ماندیم و هم از قرآن. در واقع آنجایی که فرمودند ما بین شما دو ثقل قرار دادیم، بروید قرآن را بفهمید و بیایید در خانه‌ی اهل بیت (ع). فرمود وقتی فتنه‌ها زیاد شد، «علیکم بالقرآن». مثلاً یکی از فتنه‌ها خود مساله‌ی ولایت بود. این فتنه را چه کسی باید حل می‌کرد؟ قرآن. چه شد قرآن کارایی خودش را از دست داد؟ به عنوان نمونه، گاهی اوقات با تحمیل همین شأن نزول‌ها بر قرآن. چون قرآن، اجتماعی - سیاسی است، و مثلاً نفاق را رسوا کرده و افشا می‌کند، جریان‌های نفاق در طول تاریخ اقدام به تحمیل شأن نزول‌ها کردند. البته عده‌ای به جهت جهل خود، اما عده‌ای هم عامدانه این کار را کردند. اقدام به جا به جا کردن مبادی فهم کردند. به خود قرآن نمی‌توانستند دست بزنند، آمدند مبادی فهم را دست‌کاری کردند، تا شما آن چه را که باید از قرآن بفهمید، نفهمید. چیز دیگری بفهمید. بی‌خیالش شوید. قرآن را در نگاه عمومی کتاب پراکنده و کشکول‌وار نشان دادند. گاهی کار را به جایی رساندند که نگاه کشکول‌وار قرآن را ارزشمند نشان دادند. این که نظم و وحی در بی‌نظمی آن است. این تدبیر در قرآن شرط اول مسلمان زیستن، ولایی زیستن، انقلابی زیستن، در خط ولایت و در خط برپایی قسط و عدل و در مسیر مهدوی بودن است که بدون قرآن میسر نیست.

یکی از بدعت‌هایی که صورت گرفته این است که فهم قرآن مال عده‌ای است. قرآن مال یک عده‌ای است و شما بروید کنار. قرآن را بخوانید و ثواب ببرید. جدا کردن خواندن از فهمیدن. علی (ع) همین را تشخیص داد که فرمود «أَلَا لَأَخْبِرَ فِي قِرَاءَةِ لَاتَدْبِرَ فِيهَا» قرائت بدون تدبیر فایده‌ای ندارد. پی‌گیری کنید کلام خدا را. برسید به آن هدف. وجود همین بدعت بود که حضرت زهرا (س) در آن خطبه‌ی معروف فدکیه فرمود که «أَفَلَا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» در قرآن تدبیر نمی‌کنید و خودتان را به نفهمی زدید یا نه تدبیر می‌کنید و چون بر قلبتان مهر خورده، نمی‌خواهید قبول کنید.

- روش درمان چیست؟

ببینید! تدبیر یعنی پیگیری سخن خدا. تدبیر مطاوعه‌ی تدبیر است. تدبیر یعنی پی در پی قرار دادن مطالب کنار هم. مثلاً در یک سوره، آیات، پی در پی کنار هم طراحی شده‌اند تا ما را به هدفی و نقطه‌ای برسانند. تدبیر یعنی با این تدبیر و چینش الهی همراه شدن و پی‌گیری کردن آن. این معنای مطاوعه‌ی تدبیر است. وقتی من حرف می‌زنم نظمی را بین کلماتم ترتیب می‌دهم و شما وقتی می‌شنوید کار بر عکس من را انجام می‌دهید و نظم بین آن کلمات را استخراج می‌کنید. کار من می‌شود تدبیر و کار شما می‌شود تدبیر. البته گزاره‌ی اختیار بسیار حائز اهمیت است. اگر شما نخواهید به صحبت‌های من گوش دهید، آن نظم را کشف نمی‌کنید. پس تدبیر یک روند طبیعی است. اصطلاحاً کوکیم روی تدبیر. به طور طبیعی روزانه این کار را انجام می‌دهیم. عجیب اینجاست که وقتی جلوی قرآن می‌رسیم این مکانیزم عمل نمی‌کند.

- چون حس نمی‌کنیم که کسی با ما دارد حرف می‌زند.

یکی این است. باور ما این است. باور نمی‌کنیم که کسی با ما دارد حرف می‌زند به همین جهت اصلاً تدبیر نمی‌کنیم. اما دلیل دیگر فعال نشدن آن این است که به زبان مادری ما نیست. ممکن بود اگر به زبان مادری ما نوشته شده بود، یا فضایی را که آیات نازل

شده بودند و این که چه مساله‌ای را می‌خواهد حل کند را می‌دانستیم خیلی راحت‌تر می‌فهمیدیم و این مکانیزم فعال می‌شد. رجوع به ترجمه نیز کارساز نیست. ربط و نظم بین آیات را با مراجعه به نظم آنها متوجه نمی‌شویم. در همین سرگشتگی می‌مانیم و بی‌خیالش می‌شویم. این مکانیزم فعال نیست و باید فعال شود.

ما به جهت فاصله‌ی زبانی و زمانی که داریم باید بیاییم به صورت فعال کارهایی انجام دهیم تا این فاصله‌ها پر شوند. وقتی این فاصله‌ها پر شد، آن مکانیزم عمل می‌کند. آن وقت قرائت همراه با تدبر می‌شود. یکی از این تکنیک‌ها این است که ترجمه‌ی تدریجی داشته باشیم. ترجمه طبق سیری که داشته، ابتدا لفظ به لفظ بوده، بعد جمله به جمله شده و الآن پاراگراف به پاراگراف شده است. در همین سوره‌ی مجادله وقتی می‌فرماید «**إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ... وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ**» ترجمه می‌گوید کسانی که با خدا و رسولش مخالفت می‌کند خوار و ذلیل خواهند شد.

• **یحادون را مخالفت ترجمه کرده است.**

در خیلی جاهای دیگر، دشمنی معنا شده است. حالا وقتی در نجوا می‌آید هیچ ردپایی نمی‌گذارد که خواننده بداند نجوا ابزار اینهاست. خود خداوند این اتصال را برقرار ساخته و بلافاصله در ادامه می‌فرماید «**... وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ**» این اسلوب استشهاد را به زبان فارسی ترجمه نمی‌کند تا مخاطب متوجه شود که اینجا برای آن محاذه دارد شاهی می‌آورد، که آنها با نجوا محاذه می‌کنند و خیال می‌کنند که خدا نمی‌بیند. خدا می‌بیند. هیچ نجوایی بین سه تن اتفاق نمی‌افتد مگر این - که خدا چهارمین آنهاست. بین پنج تن که خدا ششمین آنهاست و همین‌طور الی آخر. وقتی می‌فرماید «**إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ**» و به مبحث حزب الشیطان می‌رسد این برجسته‌سازی را برای مخاطب نمی‌کند که او متوجه شود اگر جریان نجوا به حزب الشیطان منتقل شده به خاطر این است که نجوا از جانب شیطان مدیریت می‌شود. بعد جریان حزب الشیطان که تمام می‌شود، می‌فرماید «**إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**» آن جریان محاذه را دوباره می‌آورد. حزب الله را که می‌خواهد معرفی کند می‌فرماید «**يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**» ببینید آن نخ تسبیح را دارد. ما در ترجمه‌ی خود آن را انعکاس نداده‌ایم. مخاطب نیز که زبانش چیز دیگری است از طریق ترجمه به مطلب دست نمی‌یابد. پس ما برای این که تدبر در جامعه‌مان جاری شود، نیاز به یک کار مقدماتی داریم و یک ترجمه‌ی تدبرگونه‌ای باید ارائه کنیم که آن ظرفیت تدریجی موجود در قرآن را به ترجمه انتقال دهیم. امروز این ترجمه‌ها این ظرفیت را منتقل نکرده‌اند.

• البته ترجمه هم تاحدی می‌تواند این نقش را داشته باشد. چون ظرفیت زبان عربی را که ندارد.

بله! تا حدودی می‌تواند. اما همین حد هم خیلی مهم است. لذا ما در این موسسه، ترجمه‌ی تدریجی از قرآن را در مجموعه‌هایی ارائه داده‌ایم که مخاطب به فضای تدبر نزدیک شود. ابتدا دسته‌بندی از سوره داده شده و برای هر پاراگراف خلاصه‌ای ارائه شده است و جهت‌گیری ترجمه توضیح داده شده است. بعد جهت‌گیری کل سوره بیان شده است. با این مقدمات، مخاطب وارد متن می‌شود. سپس در ترجمه سعی می‌شود آن اتصالات و ارتباطات برجسته‌سازی شوند. وقتی این ترجمه تمام شد، یک جمع‌بندی انجام شده و دوباره سیاق بعدی شروع می‌شود. همین‌طور تا آخر سوره، که در نهایت جمع‌بندی کلی سوره بیان می‌شود. حالا این ترجمه، پلی می‌شود برای ورود به اصل قرآن.

- مقداری توانایی اولیه که پیدا کرد، می‌تواند وارد قرآن بشود.

احسنت!

- اما مسالهی بسیار مهمی که اینجا وجود دارد نوعی تناقض است. الآن جوامع عربی که زبان عربی دارند و از فارس‌زبانان به زبان قرآن نزدیکترند، خیلی بیشتر از اسلام فاصله دارند، بالاخره انقلاب اسلامی در ایران رخ داده است. پس چطور است که نگاه تدبری به قرآن کمتر دارند؟

البته نکته‌ای که وجود دارد، آن‌که زبان عربی جوامع عرب کنونی با زبان عربی قرآن خیلی تفاوت پیدا کرده است. چون زبان در سیر تطور خودش خیلی فرق کرده است. نکته‌ی دوم این‌که همان‌طور اشاره کردید، نگاه تدبری به قرآن را آیا دارند یا خیر. از قرآن توقع انسجام و هدایت منتظم دارند یا خیر.

- پس ما که زبانمان فارسی است نباید بترسیم که راهی به فهم قرآن نداریم. بلکه اصل تدبّر، آن توانایی کشف نظم است.

بله! اما راجع به مقوله‌ی روش تدبّر مبحث مَطُولی داریم که باید کاملاً پرداخته شود.

- این مطلب را ان شاءالله در فرصت دیگری از شما استفاده خواهیم کرد. اما در پایان، پس از گفت و گویی که پیرامون لزوم تدبّر در قرآن داشتیم، سوال اینجاست که فرمود در فِتْن، به قرآن مراجعه کنیم. اما اگر در واقعیت اجتماعی بخواهیم مطالعه کنیم، می‌بینیم در گذشته‌ی بیش از سه دهه‌ی انقلاب اسلامی در بسیاری فتنه‌های مختلف که برای نظام اسلامی پیش آمده، بسیاری از علمای قرآنی از بسیاری بی‌سوادان که همین قرآن را به زحمت می‌توانستند بخوانند در تحلیل، عقب افتاده و می‌افتند. پس علیکم بالقرآن چه می‌شود؟ کسی که اصلاً بلد نیست قرآن را بخواند چه می‌شود؟

ما حالا فارغ از بزرگان قرآنی مساله را به دو لایه تقسیم می‌کنیم. لایه‌ی اول، تدبر و لایه‌ی دوم، ایمان و تذکر. فرمود «**كِتَابُ**

**أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ**». تدبر را ممکن است کسی انجام دهد، اما کسانی که صاحب عقل و قلب سلیم هستند، متذکر می‌شوند. تذکر، در واقع نشان‌دهنده آن محصول ذهنی تدبر به قلب است. این فرآیندی دیگر است.

- یعنی درونی شدن آن چیزی است که دریافتی. اینجاست که در حوزه‌ی عمل به کار می‌آید.

درست است! همان جریان عقد و عقیده است. عقد، گره بین موضوع و محمول است، عقیده گره بین قضیه با جان است.

اینجاست که می‌فرماید «**أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**» آیا مشکل اینها ذهنی بوده به این معنا که نفهمیده‌اند، یا نه، تدبر کرده‌اند و فهمیده‌اند و لیکن بر قلبشان مهر خورده و ایمان به آن نمی‌آورند. کدام است؟ باید ببینیم مشکل ما کدام مساله است؟ یک وقت است که قرآن را نمی‌فهمیم و برای رفع مشکل، تدبر می‌کنیم و می‌فهمیم.

- که به نظر می‌رسد این مرحله کار خیلی سختی نیست. با کمی تمرین حاصل می‌شود.

بله! بله! مقدماتی می‌خواهد که به راحتی حاصل می‌شود. اما بعد از این‌که آن را فهمیدیم، حالا می‌خواهیم قبول کنیم یا نه. بنای

ایمان داریم یا نه. این بحث بعدی ماست. **تدبر در قدم اول مقدمه‌ی ایمان است، اما قدم دوم تذکر است که ما را به آن نقطه‌ی حقیقی ایمان می‌رساند و آماده‌ی عمل می‌کند.**

**وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** (یونس/۱۰)